

عشق‌های فراموش شده

زال و رودابه

الهام فلاح



داستان زال و رودابه برگرفته از شاهنامه اثر فاخر حکیم ابوالقاسم فردوسی است. فردوسی در سال ۳۱۹ شمسی چشم به جهان گشود و در سال ۳۷۰ شمسی نوشتن شاهنامه را آغاز کرد. داستان زال و رودابه یکی از عاشقانه‌ترین و جذاب‌ترین روایت‌های عاطفی شاهنامه است. اصل داستان بیانگر عشقی است که از مرز کشور و نژاد فراتر می‌رود و هیچ‌کدام از اندیشه‌های پلید و دشمنانه سد راه آن نمی‌شود. زال که جوانی سپیدمو و سرخ‌روی است با دختر فرمانروای کابل آشنا می‌شود و

سرشناسه: فلاح، الهام، ۱۳۶۲ -
 عنوان قراردادی: شاهنامه . زال و رودابه
 عنوان و نام پدیدآور: زال و رودابه / نویسنده الهام فلاح ؛
 ویراستار: آمنه رستمی.
 مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۴.
 مشخصات ظاهری: ۱۳۶ ص؛ ۱۲/۵ × ۱۸/۵ س.م.
 فروست: عشق‌های فراموش شده.
 شاپک: دوره: ۸-۱۰-۲۵-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸-۷-۴-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
 موضوع: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ق. . شاهنامه . زال و رودابه
 -- اقتباس‌ها
 شناسه افزوده: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ق. . شاهنامه . زال و رودابه
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۴/۱۴۴۲/۱۶۹/PIR۸۱۶۹
 رده بندی دیوبنی: ۱۸۳/۶۲ [ج]
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۷۱۳۰۰

عشق‌های فراموش شده / ۶

زال و رودابه

نویسنده: الهام فلاح
 ویراستار: آمنه رستمی
 حروف چینی و تصحیح: ناهید وثیقی
 مدیر هنری: فرشاد رستمی
 گرافیک و صفحه‌آرایی: مریم عبیدی
 چاپ اول: ۱۳۹۴
 تیراژ: ۱۰۰۰ عدد
 قیمت: ۱۰۵۰۰ تومان
 شاپک دوره: ۸-۱۰-۲۵-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۹۷۸
 شاپک: ۷-۴-۸۰۲۵-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۹۷۸

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
 استفاده از بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی
 صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۶۴۶۱۵
 www.hoopa.ir - info@hoopa.ir



الهام فلاح

در بهار سال ۱۳۶۲ متولد شد. اصالتاً گیلانی است، اما کودکی اش در بوشهر و گرما و خرمایزان سپری شده است. او دانش‌آموخته‌ی رشته‌ی مهندسی کامپیوتر است. در سال ۱۳۹۰ اولین کتابش با عنوان *زمستان با طعم آلبالو* توسط نشر ققنوس به چاپ رسید. در سال ۱۳۹۳ دو کتاب دیگر با نام‌های *سامار* توسط نشر ققنوس و مجموعه داستان *کشور چهاردهم* توسط نشر نگاه به قلم او انتشار یافت. *خونمردگی* آخرین اثر اوست که توسط نشر چشمه به چاپ می‌رسد.

به او دل می‌بندد. داستان زال و رودابه تنها عشق رودابه به زال نیست، بلکه عشق تمام انسان‌ها، از هر رنگ و نژاد و قبیله‌ای، به یکدیگر است. کتاب حاضر شکل جدیدی از داستان بی‌نظیر و شیرین زال و رودابه است. در این کتاب سعی شده با افزودن چندین شخصیت فرعی به داستان، آن را از شکل مرسوم خارج و برای مخاطب نوجوان خود دلچسب‌تر کند. این کتاب از شیوه‌ی روایت داستان‌های کهن به زبان ساده پرهیز کرده و آن را به کمک ده شخصیت جدید در کنار شخصیت‌های اصلی داستان پیش می‌برد.



داستان زال و رودابه اولین تجربه‌ی داستان‌نویسی او برای نوجوانان است.

در روزگاران دور، زمانی که دیو و پری صورت به صورت انسان در کوچه و برزن نمایان می‌شدند، در دیار زابلستان، پهلوانی به نام سام حکمرانی می‌کرد. سام فرزندی داشت به نام زال که از برومندی و توانِ بازو و شانه‌ی ستبر کم نداشت. صورتی داشت سرخ و موهایی سفید، درست مانند پیران. به فرمان شاه ایران، جمشید، اداره‌ی امور حکومت هرات، هند، کابل و زابل به این جوان برومند سپیدمو داده شده بود. زال قوی، جنگاور و دانا بود و از پس وظایفش به‌خوبی برمی‌آمد. روزی خبر رسید دیوهای گرگان و مازندران شورش کرده‌اند. سام که از پهلوانان قدر و بزرگ ارتش ایران‌زمین بود هرگز طاقت نداشت ببیند آسیبی به گوشه‌ای از

خاک وطنش برسد. برای همین سپاهی فراهم کرد تا به جنگ دیوها برود و موفقیت دیگری به سابقه‌ی درخشان نبردهای پیروزمندانه‌اش بیفزاید. قبل از رفتن، پسرش، زال، را نزد خود خواند و گفت: «من با اختیار خودم به جنگ می‌رم، اما برگشتم با خداست. چه برگردم، چه برنگردم وظیفه‌ی توئه از سرزمین زیر پرچمت به‌خوبی محافظت کنی. پس قدر چشم‌هایی رو که به دست تو و گوش‌هایی که به فرمان توئه بدون و در نبود من به همه ثابت کن از خاندان پهلوانان هستی و لقب فرمانداری شایسته‌ی توئه.» زال برای پدر آرزوی پیروزی و سلامت کرد و سام رهسپار مازندران شد. مدتی از رفتن سام گذشت. زال در کاخ تنها و

بی‌حوصله شده بود و بازی چوگان و تماشای بازی دلک‌ها و شنیدن ساز و آهنگ‌های هرروزه برایش تکراری شده بود. به پیشکارش گفت: «الماس‌خان، امروز هوای گردش و دشت کرده‌ام. دوست دارم با سرزمینی که حاکمش هستم و سال‌هاست به پدرم باج و خراج می‌ده از نزدیک آشنا بشم. می‌خوام مردمی رو که زیر پرچم پدرم نفس می‌کشند از نزدیک ببینم. گروهی آماده کن و سربازها رو به صف کن تا به دشت‌های حوالی کابل سر بزنیم. شنیدم این فصل سال دشت‌های سرسبز کابل غرق لاله و شقایقه. پیش از ظهر راه بیفتیم، شاید شکاری هم نصیبمون شد.» الماس‌خان مردی بود کوتاه و شکم‌گنده با سری

بی‌مو و ریش و سبیلی کم‌پشت. عمری در خدمت
سام بود و حالا در نبود او به پسر پیل‌تنش، زال،
خدمت می‌کرد. فرمان زال را که شنید چشم
بلندبالایی گفت و ساعتی نگذشت که در راه کابل
اسب می‌دواندند. هوا دل‌پذیر بود و بوی گل و
صدای چشمه هوش از سر زال جوان برده بود.
الماس‌خان اسب را هی کرد و شانه‌به‌شانه‌ی زال
رسید و گفت: «پهلوون، بهتره از اینجا جلوتر نریم
و همین‌جا خیمه‌هامون رو برپا کنیم. از اینجا تا
کاخ مهرباب کابلی خیلی فاصله نیست.»
زال تعجب کرد و گفت: «مهرباب از باج‌گزارها
و زیردست‌های ماست. چه تهدید و دشمنی‌ای
ممکنه برای ما داشته باشه که نباید بیشتر از
این به کاخش نزدیک بشیم؟»

الماس‌خان گفت: «امر کنید دستور اتراق بدم.
جاگیر که شدیم، داستان این دشمنی رو مفصل
براتون می‌گم.»
سواران ایستادند و بر بالای تپه‌ای سبز خیمه‌ها
برپا شدند. زال وارد خیمه‌اش شد. به مخده‌ی
مخملی تکیه داد و نفسی تازه کرد. الماس‌خان
جام شربت را به دست زال داد و گفت: «از
چشم‌های پهلوون جوون ما پیداست بسیار
مشتاقته هرچه زودتر از ماجرای مهرباب سر در
بیاره و از این راز باخبر بشه.»
زال جام شربت را یک‌نفس سر کشید و گفت:
«بگو الماس‌خان. خوب نیست پسر سام چیزی
رو ندونه.»
الماس‌خان گفت: «هفت پشت شما به جد

از مجموعه‌ی عشق‌های فراموش شده ❀ منتشر شده است:



• صفورا ارد و
غلام بهونه کبیر



• بهرام و
گل اندام



• رابعه و بکتاش



• انیسه خاتون و
توپاز خان



• عامره و هرمز



• گل و نوروز



• روشنگر و
سپهر داد



• ویس و رامین



• دختر مراد
پسر خورشید